

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وذهب الشيخ المتأله المتعصب لافلاطون و معلّميه و حکماء الفرس موافقاً لهم الى أنه يجب أن يكون لكل نوع من الانواع البسيطة الفلكيه و العنصريه و مركباتها النباتيه و الحيوانيه عقل واحد مجرد عن الماده معتنٌ فيه حق ذلك النوع و هو صاحب ذلك النوع و ربّه. و قد إستدل على اثباتها بوجه<sup>۱</sup>:  
صحت ما در مثل افلاطونی و کیفیت قضا و قدر و بداء به آن مجموع مباحثی رسید که در نظر رفقا هست.

عرض شد در علم باری و علم عنایی، مقام اجمال و مقام تفصیل معنا ندارد و حقایق ربوبی در عین کشف تفصیلی به همان تحقق عینی خارجی بوده است که الان ما مشاهده می کنیم. و نسبت به چیزهایی که ما مشاهده نمی کنیم این قصور از ناحیه ماست اما این به معنای عدم تحقق نیست، این طور نیست که الان که فردا وجود نداشته باشد. الان که من صحبت می کنم فردا وجود دارد منتها ما از ادراک و درک این احساس فردا عاجز و ناتوان هستیم اگر از این عجز بیرون بیاییم و احاطه بر قوانین ماده پیدا بکنیم و قوانین ماده را در اختیار بگیریم همان طور که الان وجود حال را احساس می کنیم همین طور الان وجود فردا و پس فردا و گذشته را احساس می کنیم باحساس واحد و بلحظة واحد.

تازه این مربوط می شود به مسئله مثال و ملکوت اما در آن عوالم ربوبی این مسئله دقیق تر است و جنبه ثبات در آن عوالم قوی تر، بطوری که کسی که احاطه بر همه عوالم داشته باشد و به مرتبه فعلیت تامه رسیده باشد در آن جنبه ثبات به اندازه ای قوی است که همان طور که اراده بر خود دارد، به علم وجودی نفس خود را اراده می کند.

و این جا حرفهای عجیبی است، اینها را باید در آن مباحث شهودی بزرگان و عرفاء و روایاتی که از ائمه علیه السلام در این باره رسیده جستجو کرد که چطور نفس ولی الهی چه پیامبر باشد چه امام علیه السلام باشد و چه عارف کامل، آن نفس ولی الهی از نقطه نظر ثبوت به مرتبه ثبوت تام رسیده و به مرتبه فعلیت محضه رسیده است. ولی همین نفس در مراتب تعیین خارج منطبق با تعیین خارج آن عمل می کند. در بعضی از موارد اتفاق می افتد که آنها همین شهود را برای سایر افراد نیز به مرحله بروز

<sup>۱</sup> الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۲، ص ۵۳

در می آورند همین شهود را و همین احساس را به مرتبه بروز و ظهور در می آورند که آن موارد حالا دیگر موادی هست که در کتب مفصلات باید آنها را جستجو کرد.

علی کل حال این که صحبت می شود که در مقام علم عنایی، علم اجمالی نسبت به عینیت اشیاء است اما در مقام تفصیل آن علم متبدل به علم تفصیلی در نشئه ظاهر و عالم شهادت می شود عرض شد که این مطلب چندان مطلب دقیق و قابل تأملی نیست بلکه مقام اجمال و مقام تفصیل در یک مرتبه و در یک رتبه قرار گرفته اند. یعنی در عین اجمال، تفصیل است و در عین تفصیل، اجمال است. این همان نکته ای است که بسیاری از بزرگان با اینکه تا حدودی مطلب را فهمیدند و انسان از لابلای کلماتشان و عباراتشان احساس می کند که به این مسئله رسیدند مثل مرحوم میرداماد رضوان الله علیه و همین طور خود مرحوم صدر المتألهین که یک اشاراتی به این قضایا دارد. خب آنهایی که مقام کشف دارند که جای خود دارند. ولی ما در عبارات آنها اضطراب می بینیم به خاطر همین مسئله است که نتوانستند بین اجمال و تفصیل جمع کنند.

به اجمال وقتی که می رسند می گویند این عنوان اجمال با تفصیل منافات دارد به تفصیل وقتی نگاه می کنند می گویند این تغییر و تحول در اجمال پیدا شده پس این دو با هم چطور جمع می شوند؟ از یک طرف از هیچ کدام هم نمی توانند دست بردارند نه می توانند اجمال را کنار بگذارند و نه می توانند تفصیل را. اجمال را نمی توانند کنار بگذارند چون بالاخره این عالم در مقام تعینات خودش و در این ظهورات و تقیدها و قیدهای خودش، خب دیگر معنا ندارد در آن وجود منبسط و مجرد و بسیط و صرف الحقیقه و صرف الوجود به همین قیود و به شکل و به همین کم و به همین عرض و به همین جوهر وجود داشته باشد. پس باید یک تغییر و تحولاتی پیدا شود که بتواند سختی پیدا بکند با آن وجود بحت و بسیط و با آن صرف الوجود خود.

این جاست که ناچار باید اجمالی را پذیرفت که بالاخره همین منبسطات در این عوالم مختلفه که امتزاجات مادی این بالاخره از نقطه اتصالش به آن عالم بحت و بسیط به چه حالتی باید بیفتد، به چه کیفیتی باید قرار بگیرد. چگونه ممکن است یک وجود مقید و یک وجود مادی و یک وجود محدود در یک وجود لاحد و لارسم و اطلاقی بتواند در آن جا خودش را جای بدهد؟. خب با هم دیگر منافات دارند خودتان دارید می گوید قید، خودتان دارید می گوید ماده، خب آن جا که ماده ای وجود ندارد، آن جا که حدی معنا ندارد کیف معنا ندارد. اگر بخواهید این با حدش باشد همین حدود محدود در

لامحدود موجب محدودیت لامحدود خواهد شد چون لامحدود می‌آید و به این محدود که می‌رسد خودش حد می‌خورد. پس این خُلف است که از لاحدی و اطلاقی خودش خارج می‌شود.

این جاست که گیر کردند یعنی من حیث المجموع نتوانستند یک برداشت روشن و واضحی را ارائه بدهند یک چیزی فهمیدند به قول معروف این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید<sup>۱</sup> ولی نتوانستند در عبارات و در کلمات این مطلب را بیان کنند.

من خیال می‌کنم با توجه به مطالبی که ما در گذشته نسبت به این قضیه گفتیم دیگر شک و شبهه‌ای برای این مسئله باقی نمانده باشد، که ما در این جا آن عدم سنخیت بین ماده و مجرد را از میان برداشتیم، با برداشتن عدم سنخیت بین ماده و مجرد یک حقیقت واحده در این جا شکل پیدا می‌کند که این حقیقت واحده به صور مختلفی در عین تشخص و در عین تعین درمی‌آید<sup>۲</sup>. یعنی درعینی که سیاه است در همان عین هم سفید است در همان عین هم قرمز است در همان عین هم سبز است. یعنی در لحظه‌های مختلف ...

تلمیذ: عدم منافات؟

استاد: عرض کردم ما عدم سنخیت بین همان ماده و بین همان مجرد را برداشتیم. پس بنابراین در این جا که ماده با مجرد در تناقض و تنافی نیست بلکه ماده و مجرد به ظهور یک حقیقت است هر دوی این‌ها به ظهور یک حقیقت واحده است متنها از یک دید وقتی انسان نگاه می‌کند به این حقیقت، از یک منظر و مرأی آن را مجرد می‌بیند و از یک منظر و مرأی نگاه بکند آن را ماده و دارای خصوصیت ماده می‌بیند.

یک تعیین در این جا بیشتر نیست همین مطلب را شما ببرید بالا، ببرید بالا، می‌رسید به عالم دیگر می‌رسید، می‌رسید به عالم صور. از عالم صور رد می‌شوید، می‌رسید به عالم معنا از معانی متفاوت می‌گذرید می‌رسید به معنای واحد. آنجا دیگر مقام اجمالی که آقایان می‌گویند در آن جا می‌شود تصور کرد یعنی فرض کنید وقتی که همه اینها حضور دارند و وجود دارند در عین حال این به یک نقطه واحده می‌رسند که در آن نقطه واحده مقام جمعیت است در عین آشفته حالی.

---

<sup>۱</sup> تلمیحی است به بیتی از یک غزل حضرت حافظ رضوان الله علیه

این قدر \*\*\*

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

هست که بانگ جرسی می‌آید

<sup>۲</sup> رجوع شود به افق وحی، ص ۶۶ و گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۹۳

منال ای دل که در زنجیر زلفش \*\*\* همه جمعیت است آشفته حالی<sup>۱</sup>

آن مقامی که مقام اجمال هست، آن مقام همان مقام وحدت هوهویه است که تعاریف مختلفی از آن مسئله می‌شود. پس علم عنایی حق نسبت به ظهورات خودش و نسبت به آثار خودش آن علم عنایی با این تشخص خارجی و با این تعین خارجی فرق نمی‌کند، هیچ تفاوتی نمی‌کند. پس دیگر ما نمی‌توانیم اصلاً نسبت به این مسئله فکر کنیم و صحبت بکنیم که این عالم کی بوده، چندسال پیش یک میلیون، دو میلیون، یک میلیارد هی برویم جلو، هی برویم جلو، هی عرضی همین طور جلو برویم تا به یک جایی (به قول شما Big Bang) می‌رسیم که در آنجا یک انفجار بزرگی شده و آنجا دیگر بعدش ظلمت است!! هان، یعنی آقا رسیدیم به این نقطه بعدش یک دفعه از این نقطه یک انفجاری انجام شده!! امروزه هم که می‌گویند این حرفها کشک است دیگر، می‌گویند این چیزها ور افتاده. خب هر دفعه یک چیز می‌گویند!

این نقطه که به آنجا برسد بعدش ظلمت است، اصلاً دیگر این مسئله قابل طرح نیست چرا؟ چون وجودی دیگر در این جا در قبال عدم نیست که قبل از او عدم باشد، یک حقیقت واحده است که این حقیقت واحده هیچ قبل ندارد تا انسان بخواهد برای نقطه شروع وقتی را تعیین کند، قبلی ندارد. تمام این عوالم ربوبی، تمام این عوالم لاهوت و جبروت، ملکوت علیا و سفلی نمی‌دانم این عوالم برزخ و مثال و عوالم ماده و اینها تمام اینها همه در یک تجلی واحد نه به تجلی که یک تجلی که عالم جبروت بوجود آمده<sup>۲</sup> در یک طرف نشسته یکخورده استراحت کرده حالا خسته شدیم خیلی زحمت کشیدیم حالا بعد از یک مدتی بگذرد یک تجلی دیگر لاهوت بعد از جبروت بعد هی یک خورده صبر کند نه خیلی کار کردیم نه این جوری نیست دیگر قضیه خدا خستگی ... لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ...<sup>۳</sup>

در یک تجلی واحد کل ماسوی الله به چه می‌گویند این کاغذ ماسوی الله هست یا نیست این پارچه این پارچ آب بنده جنابعالی تمام اینها ماسوی الله کل ماسوی الله به یک تجلی واحد خلق می‌شود حالا آن خلق در چه مرتبه‌ای از آن تجلی است این هم عرض کردیم اینها همه باز گشت یک دوره مطالب

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ رضوان الله علیه، غزل ۴۶۳، طبع دکتر غنی و قزوینی. جهت اطلاع بر تفسیر این بیت رجوع شود به کتاب

شریف روح مجرد، ص ۵۱۹ تا ۵۲۳

<sup>۲</sup> رجوع شود به کتاب الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۰ و افق وحی، ص ۱۱۸ و ۵۷۲ و ۶۱۸ و رساله اجماع، ص ۸۹

<sup>۳</sup> سوره البقره (۲) قسمتی از آیه ۲۵۵

گذشته است این به چه کیفیتی است. یعنی بوده است زمانی که بر خدا گذشته که اینها غلط است اصلاً دیگر زمان معنا ندارد در این جا منتها از ضیق عبارت داریم می‌گوییم بوده است آن زمانی که بر خدا گذشته و خبری از این خلق او نبوده میلیاردها سال گذشته هزارها هزار، میلیارد میلیارد بعد خدا خسته شده از اینکه تنهاست گفته خوب حالا بیایم و دست بکار شویم و خلاصه خلقی از خود بوجود بیاوریم زید و عمری بوجود بیاوریم انسان و شیطان و ملکی بوجود بیاوریم دریا و سماواتی بوجود بیاوریم منظومه سیاراتی بوجود بیاوریم هان خسته شدیم تنهایم دیگر کنتُ کنزاً محفياً فأحببتُ أن أعرف فخلقتُ الخلقَ لکی أعرف<sup>۱</sup> بیایم خلاصه خودی نشان بدهیم چیزی نشان بدهیم درست شد، بعد اراده تعلق بگیرد بر این، این تصور تصور عامیانه است. مردم این طور تصور می‌کنند یک خدایی بوده و یک مدتی و تنها فقط برای خودش فقط برای خودش. اگر ما خدا را خدای غنی بالذات می‌دانیم خدای غنی بالاطلاق می‌دانیم، اگر علم خدا را همان نفس اراده او می‌دانیم<sup>۲</sup>، آن علم عنایی نسبت به اثر، نفس تعین آن اثر است، خب علم مگر می‌شود از عالم جدا بشود. مگر می‌شود شما برهه‌ای تصور بکنید که خدا بوده ولی علم به آثارش نداشته می‌شود<sup>۳</sup>.

خب این نقص است دیگر یعنی در یک زمان خدا جاهل بوده اینکه چه آثاری خلق می‌کند، چه خلائقی از خودش بوجود می‌آورد. می‌شود خدا جاهل باشد خوب نمی‌شود، وقتی که خدا جاهل نشد پس در هر مرتبه و برهه‌ای که تصور ذات ربوبی بشود در همان برهه علم او و قدرت او و حیات او هم همراه با آن برهه همراه با ذات ربوبی وجود دارد. ذات ربوبی، علم ذات ربوبی نسبت به خود مساوی<sup>۴</sup> لعلمه و آثاره و علمه و آثاره عبارت است از همان علم حضوری نه حصولی.

گفتیم که آیا خدا علم حصولی دارد؟ ما دو راه که بیشتر نداریم یا باید یک چیزی را ببینیم و عالم بشویم یا نیاز به دیدن نداریم آنچه که باید ببینیم: فرض کنید الان در این حیاط این آقا هست. تا من نبینم که نمی‌گویم، این الان شد علم حصولی. چون شما دارید به من نگاه می‌کنید، شما ندیدید ولی

---

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۸ و مصابیح الانوار فی حلّ مشکلات الأخبار، ج ۱، ص ۴۰۲، للسیّد عبدالله شبرّ رضوان الله تعالی علیہ

<sup>۲</sup> الاسفار، ج ۶، ص ۳۱۵ و ۳۱۶ و نهاية الحکمة: المرحلة ۱۲، الفصل ۱۳ و بداية الحکمة، المرحلة ۱۲؛ الفصل ۶ و ۸

<sup>۳</sup> رجوع شود به افق وحی ص ۱۱۸

من دیدم، خب این وسیله‌اش چیست و سیله‌اش چشم است. من تا چشمم را باز نکنم می‌توانم ببینم؟ نه نمی‌توانم. خب این می‌شود حصولی. علم هم نیاز به دیدن ندارد شما نگاه به خودتان بکنید شما بر وجود خودتان عالم هستید یا نه؟ عالم نیستید؟ خب این نیاز به فکر کردن دارد؟ من بنشینم فکر کنم که من اصلاً هستم یا نیستم؟ یک ساعتی فکرش را بکنم اگر من منم پس کو کدوی گردنم<sup>۱</sup>. بنشینم بگویم یک ساعتی فکر کنم شاید به این نتیجه برسم که نه من نیستم! چون نتیجه دوطرف دارد دیگر. آمدیم و من بعد از یک ساعت فکر کردن به این جا رسیدم که نه اصلاً ما کشک هستیم: ما همه شیران ولی شیر علم! این طور نیست؟ آنها رسیدند، بعد از فکر کردن به اینکه نیستند، ما نه، فکر نکرده می‌گوییم ما هستیم. بین ما و بین آنها فرق این است. ما فکر نکرده می‌گوییم ما هستیم. صحبت کردن‌هایمان را ببینید، پشت تریبون‌ها، در جمعیت‌ها، اوه اوه یعنی ما هستیم دیگر. حرف ما! فکر نکرده ما هستیم آن بزرگان فکر کردند، ذکر گفتند، مراقبه کردند، تهذیب و تزکیه و تحت تربیت قرار گرفتند و بعد از سالها و دهها سال... مرحوم ملا حسین قلی همدانی بیست و دو سال زحمت کشید تا بعد از بیست و دو سال تازه فهمید که نیست.<sup>۲</sup>

بیست و دو سال می‌گفت که هستم! بله این وجود شریف و شخیص و مستقل و غنی بالذات، ما همین هستیم دیگر، غنی بالذات. او که اصلاً وجودش وجود عرضی است خداست! وجود ذاتی ما هستیم. ما آثار داریم حیات ما آسمان و زمین به حیات ماست ما اگر بمیریم آسمان و زمین از بین می‌رود. لذا اینقدر خرج می‌کنیم تا زنده بمانیم این همه کرور، کرور که بنده برای وجود مبارك خودم خرج می‌کنم، این به خاطر چیست؟ این است که اگر خدای نکرده صد هزار مرتبه زبانم لال، اگر من سرم را گذاشتم! زمین عالم کن فیکون می‌شود! تمام عالم زیر و رو می‌شود! لذا باید بمانم! دیگر نه از جبریل اثر می‌ماند و نه از میکائیل و لذا باید بمانم! باید خرج کنم! باید پولها را برداریم برای بقا خودم! برای حیات خودم که مجبورم میلیارد میلیارد خرج کنم که بمانم! تا خلاصه که مشکلی پیش نیاید. اما آنها نه، آنها نشستند فکر کردند، فکر کردند، هی فکر کردند تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة<sup>۳</sup> این

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب روح مجرد، ص ۱۶۳ و ۱۶۴ و هفت اورنگ عبدالرحمن جامی، اورنگ دوم، مقدمه مثنوی سلامان، حکایت آن ساده که در انبوهی شهر کدویی... ص ۳۱۲ نشر مهتاب

<sup>۲</sup> مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۴ و ۴۵

<sup>۳</sup> بحارالانوار، ج ۶۶ ص ۲۹۳

فکرهاست که انسان بنشیند فکر کند، هان! تا مثل خر نفهمد، از خیریت در بیاید، خر، حضرت خر که می‌داند

مسکین خر اگر چه بی تمیز است \*\*\* چون بار همی برد عزیز است

گاوان و خران بار بردار \*\*\* به ز آدمیان مردم آزار<sup>۱</sup>

هان آنها نشستند فکر کردند رسیدند به اینجا که عجب!

تا بدانجا رسید دانش من \*\*\* که بدانم که همی که نادانم<sup>۲</sup>

خدا رحمت کند بوعلی و امثال بوعلی و بالاتر از بوعلی‌ها مثل مولانا را.

ما همه شیران .. اوه اوه اوه

در زمان شاه وقتی اعلی حضرت محمدرضاشاه حرف می زد می گفت: ما فرمودیم!!

یادم است قیافه اش، مثل اینکه تمام ملائکه را به استخدام گرفته بود: ما فرمودیم! الان هم از

این فرمودیم‌ها هست! ما فرودیم! ما چه کردیم!

ولی این مولانا چه می گوید؟ نه بابا فرمودیم‌ها را بگذار کنار، فرمودیم چیست؟!

ما همه شیران ولی شیر علم \*\*\* حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان پیدا و ناپیدا است باد \*\*\* جان فدای آنکه ناپیدا است باد<sup>۳</sup>

آنها رفتند و رسیدند به اینکه که نیستند. پس معلوم است انسان با فکر کردن می فهمد که نه نیست. این طور است دیگر. ممکن است هم نه با فکر کردن بفهمد که هست. این علم می شود علم چه؟ علم حصولی. خب علم حق نسبت به آثار خودش - از شما سؤال می کنم - حصولی است یا حضوری است؟ دو تا که بیشتر نداریم یا حصولی است یعنی باید از خارج ذات بیاید داخل ذات، آن معلوم است بالعرض، آن معلوم بالعرض اول باید باشد تا بعد تبدیل به معلوم بالذات بشود. پس اگر حصولی است یعنی باید این اعیان خارجی باشند، خدا نگاه کند! پس این را هم من درست کردم! یادم نبود پس خدا خودش از بعضی از بندگانش در عجب می شود این را من درست کردم! یادم نمی آید این موجود عجیب غریب ولم نمی کند! این را من درست کردم؟! خدا این طوری گاهی تعجب می کند! خدا از بعضی از مخلوقاتش می خندد، واقعاً در تعجب می نشیند فکر می کند: من یادم نمی آید!

<sup>۱</sup> کلیات سعدی، گلستان، باب اول حکایت بیست

<sup>۲</sup> الله شناسی، ج ۲ ص ۱۵۶

<sup>۳</sup> مثنوی معنوی دفتر اول: اعتراض وزیران بر خلوت وزیر

این علم حصولی که نمی‌شود پس علم دوّم علم چیست؟ علم حضوری، علم حضوری: نفس حضور شیء است عندالعارف پس تا خدا بوده، شخص شخیص ما هم بوده‌ایم. نه من، شما هم بوده‌اید. همه عوالم هم بوده‌اند، منتها در تحت معلولیت او. ما معلول هستیم برای او و او علّت بوده. معلول هیچ وقت از علّت جدا نخواهد بود. خب این ماحصل و مجمل مطالبی که تا به حال راجع به مثل افلاطونی عرض کردیم.

مرحوم شیخ شهاب در این جایک تقریر دیگری برای اثبات مُثُل افلاطونی دارند که البته تقریر تقریر سبکی است و از آن وزانت علمی و منطقی برخوردار نیست گرچه مرحوم آخوند سعی کردند که در قالب عبارت و با تقریر بهتری آن را ارائه بدهند که ان شاء الله باشد برای فردا.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد